

**میهن واقعی و مشترک ما، ...**

بقیه از ص ۱

- به دریافت بزرگان فرهنگ و ادبیات ما و به گواهی انبوهی از نشریات فارسی زبان، کارهای شما چراغ راهنمایی است برای فرادهای فرهنگ مشترک ما، می خواهیم درباره کارهای نوتان و آنچه در دست دارید، برای خوانندگان «نی» بگوئید.

- تجربه های هر ملت اساساً متعلق به تمام ملت ها است. هیچ لازم نیست که اشتباهات خونین و هولناک ما (ایرانی ها و افغانی ها) را مثلاً تاجیک ها هم بخواهند تکرار کنند و یک «جمهوری اسلامی دیگر» را در تاجیکستان تجربه نمایند... ملت ها در یک داد و ستد فرهنگی و با آموختن از اشتباهات ملت های دیگر، آینده کشورشان را می سازند ... اخیراً دوستانی در افغانستان و تاجیکستان همّت کرده اند و می خواهند کتاب «ملاحظاتی در تاریخ ایران» را ترجمه یا تکثیر کنند (خصوصاً آنجا که از اسلام راستین روشنفکرانی مانند دکتر شریعتی و دکتر عبدالکریم سروش و یا از «بنیادگرایی اسلامی و فاشیسم» صحبت می شود). این کتاب، ۲۰ سال پیش منتشر شده و فکر می کنم امروز می تواند چشم انداز مفیدی برای روشنفکران افغانستان و تاجیکستان باشد.

آخرین کتابم با نام «برخی منظره ها و مناظره های فکری در ایران امروز» (شامل چند مقاله و گفتگو) چند ماه پیش منتشر شده و الان چاپ دوم آن در دست انتشار است.

کتاب جدیدم با نام «تاریخ در ادبیات» بزودی منتشر خواهد شد. با توجه به آنچه که درباره هجوم های متعدد قبایل ترک و تاتار و تازی به تاریخ و فرهنگ و زبان فارسی دری گفته ام، این کتاب نشان می دهد که در تمام این قرن های آشوب و آشفتگی، شعر فارسی چگونه توانسته است هویت ملی و تاریخی ما (ایرانی ها، افغان ها، تاجیک ها و ...) را از گذشته به آینده منتقل کند. از این رو: به عقیده من، شعر فارسی، منبع بسیار ارزشمندی برای درک رویدادها و حوادث تاریخی سرزمین ما است. با «تاریخ در ادبیات»، ما پا به پای سه شاعر برجسته از سه دوره متفاوت تاریخی (انوری ابیوردی، ناصر خسرو قبادیانی و صائب تبریزی) سیر و سفر می کنیم و با مسائل فرهنگی و هنری این سه دوره مهم آشنا می شویم و مثلاً خواهیم دانست که شاخه های ایرانی (اصفهان) و هندی «سبک هندی» چه تفاوت هائی باهم دارند (اگر چه به نظر من نامگذاری «سبک هندی» چندان درست نیست) و یا مثلاً شاعر بزرگی مانند «بیدل دهلوی» (برخلاف افغانستان و تاجیکستان) چرا در ایران ناشناخته مانده و ... این مسئله از این رو اهمیت دارد که می بینیم این روزها - بعضی از دوستان افغانی ما - به نادرستی - «انگیزه های ملی ایرانیان» را دلیل «ناشناخته ماندن بیدل در ایران» معرفی نموده! علت گرایش به «بیدل» در جمهوری اسلامی را ناشی از «ضعف ملی گرایی در ایران» قلمداد کرده اند!!! بعضی از دوستان هم کار را به جانی رسانیده اند که برای اثبات «ضعف ملی گرایی در ایران» به سخنان آیت الله خمینی، متوسل شده اند!!!

اینگونه «استدلال» ها همانقدر ارزش دارند که برای اثبات «ضعف یا فقدان ملی گرایی در افغانستان» بخواهیم به سخنان گهربار «ملا عمر» استناد کنیم!!! ایکاش این دوستان به انتشار حجم عظیم کتاب های مربوط به زرتشت و تاریخ ایران باستان و استقبال از آنها در ایران نگاه می کردند تا به نادرستی گفته های خویش آگاه می شدند.

- روشنگری یا روشنفکری در آثار شما جایگاه ویژه ای دارد، ممکن است در باره اهمیت این مقوله در شرایط کنونی کشورهای ما بگوئید؟

- قبلاً به نقش «ایدئولوژی» در «از خودبیگانگی انسان» و رواج «آگاهی کاذب» در روشنفکران ایران و افغانستان اشاره کرده ام. در واقع آنچه که ما در ایران دوره خمینی و در افغانستان دوره طالبان تجربه کرده ایم - از جمله - محصول ایدئولوژی های رهبران سیاسی و روشنفکران این دو کشور بوده است. این گذشته پراشته، باید همه ما را فروتن یا فروتن تر سازد تا بر اساس یک درک دقیق، ضرورت ها، ظرفیت ها و ممکنات امروز، آینده ایران و افغانستان را بشناسیم. در اینجا من می خواهم باز هم به پیوندها و علایق و مشترکات تاریخی - فرهنگی ایران و افغانستان و تاجیکستان تأکید کنم. در جامعه شناسی توسعه، تئوری ئی هست بنام «تئوری انتشار». بر اساس این تئوری، کشورهای در حال توسعه، لازم نیست که حتماً همان راه های رشد و توسعه سایر کشورها را طی یا تجربه کنند بلکه این کشورها با آموختن و تجربه گرفتن و کسب دستاوردهای کشورهای دیگر (خصوصاً کشورهای همجوار و از نظر فرهنگی «همریشه و همسیره» می توانند به تحول فرهنگی یا به تعالی اجتماعی - اقتصادی خود شتاب بیشتری بدهند. از این رو فکر می کنم که ایران می تواند - و باید - برای تعالی فرهنگی، هنری و اقتصادی افغانستان و تاجیکستان نقش اساسی داشته باشد.

متأسفانه در این اواخر، گرایش خطرناکی در میان بعضی از دوستان ما مشاهده می شود که راه این همدلی ها و همزبانی ها و آموختن از تجربه های دیگران را دشوار می سازد.

بعضی از دوستان ما، در کشورهای تازه استقلال یافته اتحاد جماهیر شوروی سابق می کوشند تا با بزرگداشت «چنگیز» یا «تیمورلنگ» برای کشورشان «قهرمان ملی» بسازند و از این طریق، کسب «هویت ملی» نمایند. بنظر من، این ها، گرایش های خطرناکی هستند که راه همدلی ها و همزبانی های ما (ایرانی ها، افغان ها، تاجیک ها و ...) را فرو می بندند، آنهم در روزگاری که همسایه مسلمان ما (ترکیه) با التماس و خواهش و تمنا، می خواهد خود را در «اتحادیه اروپا» حل کند تا «غربی» یا «اروپائی» شود! بنابراین: «بومی گرایی» یا «جداسری» بعضی از دوستان را چگونه می توان توجیه کرد؟

همانطور که گفتم: جدا از مرزهای سیاسی (که همواره مصنوعی و متغیر بوده اند)، میهن واقعی ما (ایرانی ها، افغان ها، تاجیک ها و ...) میهن مشترک زبانی و فرهنگی

بقیه در ص ۷